

# کفش جدیدِ موچی



بازیگران: قصه‌گو، موچی، مامان مورچه، ملخ،  
جیرجیرک، موچول.

قصه‌گو: موچی توی لانه بازی می‌کند.  
مامانش از راه می‌رسد...

مامان مورچه: «موچی جانم! دوست داری  
امسال کفش‌دوزک چه جور کفشی برات  
بدوزه؟»

موچی (با خودش فکر می‌کند): کفش  
خال خالی که دارم. کفش گل‌گلی، کفش  
توپ توپی... (بلند رو به بچه‌ها) حالا چه  
کفشی بگیرم؟

نمایش



- زهرا زرگر
- تصویرگر: میثم موسوی

**قصه گو:** موچی کمی فکر می کند، اما نمی داند چه کار کند؟ پس می رود سراغ دوستانش!

(ملخ کنار گل پیرپیر می کند) **موچی:** «ملخ جان! تو بگو! چه جور کفشی بگیرم؟»

**ملخ:** «کفشی که بتونی با اون پیرپیر کنی!»

**موچی:** «ولی من کفش پیرپیری دارم!»

(جیرجیرک کمی آن طرف تر نشسته، جیرجیر می کند) **موچی:** «جیرجیرک! تو بگو! چه جور کفشی بگیرم؟»

**جیرجیرک:** «معلومه! کفشی که موقع راه رفتن صداهای خیلی قشنگ بده!»

**موچی:** «ولی من کفش سوت سوتکی دارم!»

**قصه گو:** یک دفعه موچی صدایی می شنود. انگار صدای موچول است! (موچول پایش

را گرفته و آخ و واخ می کند.)

**موچی:** «چی شده موچول؟»

**موچول (پایش را بالا می گیرد):** «از بس گندم به انبار بردم، پادرد گرفتم موچی جان! این کفشام

خیلی اذیتم می کنن.»

**قصه گو:** موچی از پادرد موچول خیلی ناراحت می شود. تندی به سمت لانه می دود.

**مامان مورچه:** «فهمیدی چه جور کفشی می خوای موچی جان؟»

**موچی:** «بله! یک جفت کفش محکم و قشنگ که وقتی موچول می پوشه تا گندم انبار کنه،

پاهاش درد نگیرن!»

**مامان مورچه:** چه خوب شد عزیزم! (و با هم

از صحنه بیرون می روند.)

**قصه گو:** مامان مورچه و موچی با هم می روند

پیش کفشدوزک تا به او بگویند یک جفت

کفش خوب برای موچول بدوزد.

